

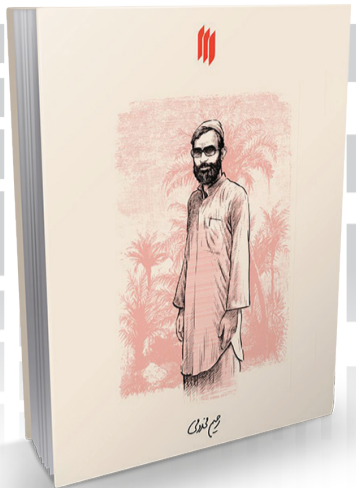
سفرنامه «آقای ایران‌شهر»



عاطفه جعفری خبرنگار گروه فرهنگ

«اقامت اجباری آیت‌الله خامنه‌ای، در تبعیدگاه، خللی در عزم او برای تداوم مبارزه وارد نکرد. اگرچه دستگاه‌های امنیتی به گمان خود، این روحانی مبارز را به منطقه‌ای فرستاده بودند که درگیر منازعات مذهبی شود و توان مبارزاتی‌اش تحلیل برود، اما آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای در کمترین زمان ممکن شیعه و سنی را برای مقابله با حاکم جائر، یک صدا و همراه کرد. ایجاد وفای میان پیروان دو مذهب بزرگ، اسلامی درکنار آشنا شدن با اوضاع نابسامان سیستان و بلوچستان گران‌قیمت‌ترین دستاوردهای این تبعید بودند که هم موجبات انس و الفت ایشان با مردم آن

خطه را فراهم کرد و هم دیدی واقعی نسبت به شرایط برخی مناطق محروم کشور به این شخصیت بعدا مسئول در جمهوری اسلامی بخشید. آیت‌الله خامنه‌ای، تجربه موفق آگاهی‌بخشی اجتماعی در مسجد کرامت مشهد را در مسجد آل‌رسول ایرانشهر تکرار کرد و گستره نفوذ او در اندک زمانی به نحوی پراکنده شد که گزارشگران ساواک، ضمن ابراز نگرانی به مسئولان بالادستی خود نوشتند...»
خاطرات آیت‌الله خامنه‌ای از تبعیدی که به ایرانشهر داشتند همیشه جذاب است و یک دلیل جذابیت به اقلیم آن استان برمی‌گردد که ناشناخته است. کتاب «آقای ایران‌شهر»، روایتی از خاطرات حضور حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای در دوران تبعید به ایرانشهر است که رحیم مخدومی آن را نوشته و انتشارات

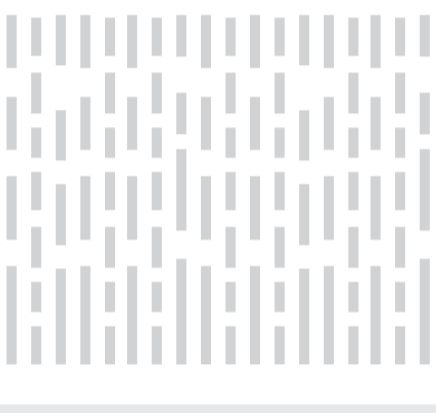


انقلاب اسلامی منتشر کرده است. آیت‌الله خامنه‌ای طی سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۴، شش بار به زندان نیروهای امنیتی درآمدند ولی با تداوم فعالیت‌های مبارزاتی ایشان، رژیم طاغوت به فکر عملی کردن آخرین حربه خود افتاد، بعد از برگزاری مراسم چهلم آقا سیدمصطفی خمینی و تبدیل آن به تظاهرات اعلام انزجار از حکومت پادشاهی، تصمیم بر تبعید روحانیون سردمدار تظاهرات گرفته شد. با تصویب شخص محمدرضا پهلوی و دستور مستقیم پرویز ثابتی و با رای کمیسیون امنیت اجتماعی مشهد برای تبعید حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای به شهرهای بد آب و هوا، ایشان در ۲۳ آذر ۱۳۵۶ دستگیر و بعد از پنج روز، به مدت سه‌سال به تبعیدگاه ایرانشهر فرستاده شدند.

منبع اولیه؛ مجموعه مصاحبه‌های مهدی حسینی

این کتاب اما با نگاهی متفاوت نویسنده و به صورت سفرنامه نوشته شده است، سراغ رحیم مخدومی رفتیم تا در مورد این کتاب صحبت کند. او در مورد منابعی که در این کتاب استفاده کرده است، گفت: «منابعی که برای این کتاب مورد استفاده قرار گرفت، در درجه اول مصاحبه‌های سیدمهدی حسینی بود که ایشان مدت‌ها وقت گذاشته بود و با مراجعه به ایرانشهر و شهرهای دیگری که راویان و شاهدان تبعید‌رهبی حضور داشتند، مصاحبه کرده بود. حجم خاطراتی که ایشان جمع‌آوری کرده بود بالغ بر ۵۰۰ صفحه بود و تقریباً می‌شود گفت در این مصاحبه‌ها چیزی از قلم نیفتاده بود. همه افرادی که در قید حیات بودند و در مورد مدت زمان اقامت ایشان به عنوان تبعیدی خاطره‌ای داشتند، مصاحبه شده و منبع اصلی بنده همین مجموعه مصاحبه‌های ایشان بود.» این نویسنده در ادامه با اشاره به منابع دیگر این کتاب، گفت: «علاوه بر این از کتاب‌هایی که در این مورد هم چاپ شده بود که یا به صورت مستقیم به تبعید ایرانشهر پرداخته یا اینکه در مورد این

موضوع مطالبی را منتشر کردند؛ مورد استفاده قرار گرفت، از جمله کتاب‌های «پر تبعید»، «خون دلی که لعل شد» و... استفاده کردم. جدای از این در جست‌وجوها هم به صحبت‌هایی از خودشان رسیدیم و در نهایت همه اینها انطباق داده شد و آماده نگارش شدم.»



تحقیقات میدانی هم داشتم

مخدومی با بیان اینکه این کتاب نیاز به تحقیقات میدانی هم داشت، ادامه داد: «علاوه بر این منابعی که عرض کردم، لازم بود خود بنده هم تحقیق میدانی داشته باشم و این اهمیت ویژه داشت که من در مکان رویداد حضور داشته باشم و افرادی را که با آنها مصاحبه شده است ببینم و صحبت کنم تا بتوانم حسی تر با آن فضای مورد تحقیق نزدیک شوم. برای این کار هم به سیستان و بلوچستان سفر داشتم و زاهدان، ایرانشهر و روستاهای حاشیه ایرانشهر را که رهبری در دوران تبعید با این روستاها ارتباط داشتند، دیدم و با افرادی هم که با ایشان در تبعید بودند صحبت کردم. البته برخی از این افراد در شهرهای دیگر زندگی می‌کردند، با سفر به چند استان دیگر، بخش‌های دیگری از این کتاب شکل گرفت.»
این نویسنده در مورد ویژگی‌های این کتاب و تفاوتش با کتاب‌های دیگری که در این حوزه منتشر شده است، گفت: «کتاب‌هایی که با موضوع ایرانشهر و تبعید رهبری منتشر شده است، در نوع خود موضوعیت خاصی دارند و همه این کتاب‌ها تفاوت‌هایی با یکدیگر

خاطره جوان بیدختی

مخدومی در پایان صحبتش خاطره‌ای را از زمانی که درحال نوشتن این کتاب بود، بیان کرد و گفت: «زمانی که ایشان تبعیدش آغاز می‌شود و با اتوبوس توسط ماموران ساواک از مشهد راهی ایرانشهر بودند، باین راه وقتی به بیدخت گناباد می‌رسند؛ اتوبوس برای استراحت نگه می‌دارد. وقتی از اتوبوس پیاده می‌شوند، جوانی سراغ آقای آید که در حصار مامورهاست و می‌گوید من استخاره می‌خواهم، مامورها برای اینکه این جوان اگر سوالی خصوصی دارد، راحت باشد، کمی فاصله می‌گیرند و این جوان می‌گوید این استخاره بهانه است. من متوجه شدم که دارند شما را می‌برند، برای همین نزدیک شدم تا ماجرا را پرسم که شما را کجا می‌برند. رهبری در خاطرات‌شان می‌گویند که این لحظه برای بنده یک لحظه خاصی بود، چون غریب بودم و خیر عزیمتم به خانواده هم نرسیده بود. برای آن جوان ماجرا را تعریف می‌کنند تا به خانواده اطلاع بدهد. دیدار

انجام می‌دهند و به قدری محبوب می‌شوند که مردم ایرانشهر ایشان را به آقای یاد می‌کنند و جوری می‌شود که محبوبیت به شدت زیاد می‌شود، علمای شیعه و تسنن، مردم و اقشار مختلف به ایشان ارادت پیدا می‌کنند و آوازه‌شان در سطح کشور می‌پیچد و مدام از شهرهای مختلف ملاقات‌کننده می‌آید. در همان زمان ساواک احساس خطر می‌کند و تصمیم می‌گیرد که ایشان را به جبرفت تبعید کند. البته ایرانشهر هم در اسم این کتاب یک عبارت دوپهلوی است که هم به این شهر برمی‌گردد و هم مصداق کل کشور است.»



چرا نام آقای ایرانشهر انتخاب شد؟

از مخدومی در مورد دلیل انتخاب نام آقای ایرانشهر برای این کتاب پرسیدم و گفت: «این انتخاب دو دلیل داشت؛ یک دلیل به خاطر حرف‌های یکی از رفقای هم‌تبعیدی ایشان، آقای علی خلخالی است که از آذربایجان غربی به ایرانشهر تبعید می‌شود، وقتی منش رهبری را می‌بیند و به قول خودش دل‌سوزی، انسان دوستی و دستگیری از نیازمندان باعث می‌شود که تعبیر آقا را برای ایشان به کار ببرد، خلخالی این آقاگفتن را منحصر به زمان رهبری ایشان نمی‌داند و می‌گوید منش آقای خامنه‌ای جوری بود که ما از همان زمان به ایشان، آقا می‌گفتیم. دلیل دیگر اینکه ایشان وقتی به ایرانشهر تبعید می‌شود، طلبه‌ای بوده است که به تعبیر خودش مردم در ابتدا حتی جواب سلام‌شان را هم نمی‌دهند که خوب هم به خاطر خفقان دوران طاغوت بوده و هم اینکه هنوز ایشان در آنجا شناخته نشده بود اما در مدت زمان بسیار کوتاه اقداماتی در آنجا

تا هفت نشه، بازی نشه

مریم فنائلی خبرنگار

اولین برخورد شما با یک اثر سینمایی چیست و نسبت شما با کاراکترها و قصه‌های یک فیلم سینمایی از کجا آغاز می‌شود؟ عکس‌ها و اخبار آن را در رسانه‌ها دنبال می‌کنید، آنورس و تیزرها را می‌بینید یا اینکه بیلبورد‌های تبلیغاتی آن، شما را با یک اثر سینمایی آشنا می‌کند؟ واقعیت این است که همه آن چیزی که در پوشش تبلیغات یک اثر سینمایی انجام می‌شود برای معرفی و شناساندن ابتدایی یک اثر کارگرد دارد و دیدن هر کدام از اقلام تبلیغاتی فقط می‌تواند این وجهی از یک کار سینمایی را ببینید که سازندگان در اختیار شما قرار می‌دهند. مثل ایستادن کنار یک استخر آب و دست و پا زدن می‌ماند اما یک چیزهایی است که به شما کمک می‌کند که به دل یک اثر سینمایی شیرجه بزنید و در محتوای آن عمیق شوید. مثل یک مجله سینمایی که از زوایای مختلف و با قلم کارشناسان خیره سینمایی، برای مشتاقان هنرفرتم، تولید محتوا می‌کند. یا یک مجله تصویری که قالب مرسوم از نقد سینما در قالب تلویزیون است. در سال‌های گذشته، صداوسیما هم از این مدل برنامه‌ها کم نداشته و نمونه مشهور آن برنامه سینمایی «هفت» است. تلویزیون در ۱۵ سال گذشته انواع هفت داشته که به معرفی کارشناسان شناخته می‌شوند؛ هفت جبرانی، هفت افخمی، هفت گبرلو، هفت رشیدپور و حتی هفت لطیفی که هر کدام شکل و شمایل مختص خودشان در پرداخت و ورود به مساله سینما داشتند. اما این برنامه هفت که همچنان برای خیلی از مخاطبان تلویزیون کنجکاو برانگیز است، از کجا شروع شد و چگونه یک برند مهم در حوزه مجله تصویری سینما شد. اولین برنامه‌ی هفت، اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۹ روی آنتن رفت. اوایل می‌گفتند این برنامه قرار است با ایده فرمی برنامه‌ی نوید، در قالب تولید محتوای سینمایی ساخته شود اما هرچه برنامه پیش رفت هویت و استقلال خودش را در نسبت با دیگر برنامه‌های تلویزیون پیدا کرد و خیلی زود محل بحث‌های جدی بین اهالی سینما شد. به خاطر همین بود که عنوان اولین مجله تصویری زنده تلویزیون در حوزه سینما را به دست آورد و واقعیتش هم همین بود چون پیش از آن مجله‌ای سینمایی به اندازه هفت نتوانسته بود که هم کارشناسان و اهالی سینما را درگیر کند و هم بتواند بخش



شد. میهمانان این بخش مهدی فخیم‌زاده، فیلمساز و امیر قادری منتقد سینما بودند. در بخش دوم به یکی از فیلم‌های روز سینمایی ایران پرداخته می‌شود که این هفته مربوط به «جنگل پرتقال» ساخته آرمان خوانساریان بود. سیدحمیدرضا قادری و امیر قادری به عنوان منتقد در این بخش حضور داشتند و آیت‌های تحلیلی مربوط در این بخش هم روی آنتن رفتند. در بخش سوم به تحلیل یکی از فیلم‌های سینمای جهان پرداخته می‌شود که این هفته به «قاتلین ماه گل» ساخته مارتین اسکورسیزی اختصاص داشت. رضا صدیق و جواد طوسی منتقدان این بخش از برنامه هفت بودند که در حقیقت بخش پایانی برنامه بود. یکی از تغییراتی که سری جدید برنامه هفت نسبت به چند سری اخیر آن داشته بازگشت به موضوعات روز سینمایی در ایران و جهان است. در سری‌های قبلی گاهی حتی دیده می‌شد که میز نقد این برنامه به گفت‌وگو درباره یکی از فیلم‌های سیاه و سفید و کلاسیک خارجی اختصاص پیدا می‌کرد. گفتار و گفت‌وگویی تحلیلی به خصوصی درباره مسائل روز سینمای ایران تولید نمی‌شد. حالا اما این برنامه به ریل اولیه‌اش بازگشته است.

در جایگاه مجری این برنامه راگرداند. فصلی که نه خبری از انتقادات تیز بود و نه تحلیل‌های عمیق. در فصل پنجم هم رویه تغییر چیزی جز افول این برنامه نداشت. در این فصل مرجعیت برنامه هفت از بین رفت؛ چراکه به جای حضور سینمایی‌ها دو منتقد باهم مناظره می‌کردند. هفت دیگر آن برنامه‌ای نبود که شب‌های جمعه تا دیروقت مخاطب را پای تلویزیون بنشانند. مخصوصاً که در سال ۱۴۰۱، از شبکه سه به شبکه نمایش منتقل شد و فقط در ۱۰ شب جشنواره پخش شد. سری جدید برنامه سینمایی هفت که از جمعه پانزدهم دی ماه روی آنتن شبکه نمایش رفت، به‌طور عمده به سه بخش تقسیم می‌شود و هر بخش میهمانان مخصوص به خودش را دارد. در یکی از این بخش‌ها بخشی موضوعی طرح می‌شود که با مسائل کلان سینمای ایران ارتباط دارد. به‌طور مثال در این قسمت که جمعه‌شب از شبکه نمایش پخش شد میز موضوعی آن تحت عنوان اکران کم‌دی در سینمای ایران اجرا شد. اینکه چرا هیچ فیلمی خارج از ژانر کم‌دی نمی‌تواند در سینمای ایران پر فروش شود و مباحث مرتبط با مهندسی اکران در این بخش مورد گفت‌وگو قرار گرفتند و سه آیتم تحلیلی هم در این باره پخش